Journal of Legal Philosophy Studies
Volum 1, Consecutive Number 1, 2025
Journal Homepage: https://philosophylawjournal.ir/
This is an Open Access paper licensed under the Creative Commons License CC-BY 4.0 license.

The Death Penalty and the Fallibility of Knowledge: A Philosophical Critique of the Death Penalty

Hadi Samadi

Assistant Professor, Department of Philosophy, Faculty of Law, Theology, and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

samadiha@gmail.com

Abstract

Statistics show that at least 4 percent of those sentenced to death in the United States have been innocent. This figure alone reveals an undeniable reality: judicial systems—despite striving for fairness—are administered by human beings, and human beings are fallible. Judges, prosecutors, juries, lawyers, witnesses, and even the defendants' own confessions are all prone to error. This fallibility is a fundamental feature of human cognition, one that must be taken into account in the design of all social systems, especially criminal justice systems.

In this paper, we first draw directly on fallibilism to analyze irreversible rulings such as the death penalty. We then proceed from an epistemological critique to a moral one. Next, from two additional epistemological perspectives, we turn first to experimental jurisprudence, urging traditional legal systems to take empirical data on capital punishment seriously; and finally, by consulting an entry from the *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, we examine—this time from the standpoint of analytical jurisprudence—the concept of "evidence" as the basis for issuing death sentences.

Keywords: Death penalty, philosophy, fallibilism, epistemology, pragmatic encroachment, experimental jurisprudence, legal evidence

- Samadi, H. (2025). The Death Penalty and the Fallibility of Knowledge: A Philosophical Critique of the Death Penalty, *Journal of Legal Philosophy Studies*, 1(1), 1-14

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

مجله مطالعات فلسفه حقوق
اندیشکده بین‌المللی کرامت انسانی | انجمن بین‌المللی اخلاق زیستی اسلامی | پژوهشکده اخلاق زیستی و حقوق سلامت

مجله مطالعات فلسفه حقوق
دورهٔ اول ـ شمارهٔ اول ـ ۱۴۰۴
صفحات ۱-۱۴ (مقاله پژوهشی)
تاریخ: دریافت ۱۴۰۴/۰۳/۲۷ـ پذیرش ۱۴۰۴/۰۸/۱۲ ـ انتشار ۱۴۰۴/۱۲/۲۵

حکم اعدام و خطاپذیری معرفت: نقد فلسفی حکم اعدام

هادی صمدی

استادیار گروه فلسفه، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. samadiha@gmail.com

چکیده

آمار نشان می‌دهد که دست‌کم ۴ درصد از محکومان به اعدام در آمریکا بی‌گناه بوده‌اند. صِرف این آمار واقعیتی را نشان می‌دهد: اینکه نظام‌های قضایی، به رغم تلاش در رعایت انصاف، توسط انسان‌ها اداره می‌شوند؛ و انسان‌ها خطاپذیرند. قاضی، دادستان، هیئت منصفه، وکلا، شاهدان، و حتی (اعتراف‌های خودِ) متهم، همگی خطاپذیرند. این خطاپذیری ویژگی بنیادی شناخت آدمی‌ست که باید در طراحی تمامی نظام‌های اجتماعی، به‌ویژه در نظام‌های عدالت کیفری، در نظر گرفته شود. در این مقاله ابتدا به نحوی مستقیم از خطاپذیرانگاری در تحلیل احکام برگشت‌ناپذیری مانند حکم اعدام بهره گرفته شده است. آنگاه علاوه بر نقد معرفت‌شناختی به سراغ نقدی اخلاقی می‌رویم و سپس از دو منظر معرفت‌شناختیِ دیگر، نخست به سراغ حقوق‌شناسی آزمایشی می‌رویم و نظام‌های حقوقی سنتی را دعوت به جدی گرفتن داده‌های تجربی پیرامون اعدام می‌کنیم، و در انتها نیز با مراجعه به مدخلی از *دانشنامه‌ی فلسفی استنفورد*، این‌بار از منظر حقوق‌شناسی تحلیلی، مفهوم «شواهد» را به‌عنوان پایه‌هایی برای صدور حکم اعدام نقد می‌کنیم.

کلیدواژه: اعدام، فلسفه، خطاپذیرانگاری، معرفت‌شناسی، نفوذ عمل‌گرایانه، حقوق‌شناسی آزمایشی، شواهد حقوقی

– صمدی، هادی. (۱۴۰۴). حکم اعدام و خطاپذیری معرفت: نقد فلسفی حکم اعدام، مجله مطالعات فلسفه حقوق، ۱(۱)، صفحات ۱-۱۴.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

الف. نقدی معرفت‌شناختی

خطاپذیرانگاری (Fallibilism) آموزه‌ای معرفت‌شناختی است که مطابق آن هیچ‌یک از باورهای ما نمی‌تواند به‌طور قطعی و مطلق تضمین‌شده باشند، و تمام دانش بشری موقتی، فرضی، و قابل اصلاح است. (لیت ۲۰۱۰) در ادامه خواهیم دید، جدا از مقبولیت نظری، شواهدی تجربی نیز به نفع این آموزهٔ معرفت‌شناختی داریم. (خطاپذیرانگاری اخیراً مورد توجه فیلسوفان حقوق نیز قرار گرفته است و مثلاً ریشه‌های آراء فولر را به خطاپذیرانگاری دیویی نسبت می‌دهند. (رجیر، ۲۰۲۵) اما در ادامه به جنبه‌های دیگری از ارتباط خطاپذیری معرفت با احکام حقوقی توجه خواهیم داشت.)

۱. تبیینی تکاملی ـ شناختی

مغز انسان برای بقا تکامل یافته است، و نه برای رسیدن به حقیقت مطلق (کوفمان، ۲۰۱۶) سیستم تفکر سریع که به ارث برده‌ایم، هرچند که از نظر تکاملی بسیار موفق بوده، اما مستعد خطاست. ذهن برای دنیایی کاملاً متفاوت از دادگاه‌های مدرن امروز طراحی شده و با استفاده از برخی میان‌برها کار می‌کند. این میان‌برها، که برای جهان نیاکان دور ما کارآمد بوده‌اند، هرچند برای بسیاری از موارد در جهان امروز نیز کارآمدند، اما منشأ خطاهای نظام‌مند و سوگیری‌های شناختی نیز می‌شوند. (هیزلتون و همکاران، ۲۰۱۵)

به دو سوگیری اشاره کنیم که هر حکم قضایی را خطاپذیر می‌سازند. سوگیری تأیید به تمایل به جست‌وجو، تفسیر و به خاطر سپردن اطلاعاتی که باورهای قبلی ما را تأیید می‌کند اشاره دارد. قاضی یا بازپرس ممکن است ناخودآگاه به شواهدی که مظنون را گناهکار نشان می‌دهد وزن بیشتری بدهند. (کاسین و همکاران، ۲۰۱۳) سوگیری دوم به اثر هاله‌ای موسوم است و مطابق اثر هاله‌ای، اگر فردی یک ویژگی مثبت، مانند ظاهر آراسته یا فن بیان خوب، داشته باشد، تمایل داریم سایر ویژگی‌های او را نیز مثبت ارزیابی کنیم، و به‌عکس. این موضوع می‌تواند قضاوت در مورد شخصیت یک متهم را به قضاوت در مورد جرم انتسابی ربط دهد. (رملند، ۱۹۹۴)

به علاوه، شواهد متعدد روان‌شناسی نشان می‌دهند که حافظهٔ انسان دقیق نیست. خاطرات با هر بار یادآوری بازسازی می‌شوند و می‌توانند تحت تأثیر اطلاعات جدید، احساسات و پرسش‌های جهت‌دار تغییر کنند. شهادت شاهدان عینی، که اغلب سنگ‌بنای

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

قضاوت در پرونده است، گاهی به دلایل خطاهای شناختی فرد غیر قابل اعتماد می‌شوند و بنابراین قاضی باید این خطاهای شناختی را بشناسد. (لکی و استارک، ۲۰۱۳)

با توجه به مطالب بالا، اصلی‌ترین استدلال منطقی علیه حکم اعدام، مطابق زیر است که در ادامه برای مقدمهٔ نخست ادله‌ای عرضه می‌شود. (مقدمهٔ دوم بدیهی و بی‌نیاز از برهان است.)

یک. قاضی، به‌عنوان یک انسان، خطاپذیر است و امکان محکوم کردن افراد بی‌گناه توسط او وجود دارد؛

دو. حکم اعدام یک مجازات مطلقاً غیر قابل بازگشت است.

بنابراین:

سه. اجرای حکم اعدام به معنای پذیرش خطر اعدام یک فرد بی‌گناه است و باید لغو شود.

۲. نفوذ (دست‌اندازی) عمل‌گرایانه

در معرفت‌شناسی روز، نظریه‌ای داریم به نام نفوذ (دست‌اندازی) عمل‌گرایانه (pragmatic encroachment) که بر آن اساس می‌توان دفاعیه‌ای از خطاپذیرانگاری در احکام غیرقابل بازگشت عرضه کرد. (کیم، ۲۰۱۷)

پاسکال هنگامی که توصیه می‌کرد براساس محاسبهٔ سود و زیان، بی‌درنگ «شرط ببندیم که خدا وجود دارد»، درواقع دلیلی عملی برای باور به خدا عرضه می‌کرد؛ دلیلی که ناظر به پیامدهای انتخاب است، نه به پشتوانه‌های معرفتی. (روتا، ۲۰۱۷) با این حال، هرچند عوامل عملی می‌توانند بر عقلانیت رفتاری یا عملی فرد اثر بگذارند، دشوار دریابیم چنین عواملی چگونه می‌توانند در ارزیابی معرفتی باورهای ما نقش داشته باشند. مطابق دیدگاهی که آن را اصالت معرفتیِ محض یا عقل‌گرایی معرفتی یا خلوص‌گرایی معرفتی می‌نامند، شرایط عملی هیچ نقشی در پاسخ به این پرسش که «آیا یک باور از حیث معرفتی عقلانی یا موجه است» بازی نمی‌کنند.

در مقابل، طرفداران نظریهٔ نفوذ عمل‌گرایانه معتقدند که عوامل عملی، ازجمله پیامدهای اشتباه بودن یک باور یا فواید درست بودن آن، می‌توانند به‌طور واقعی در وضعیت معرفتی فرد مداخله کنند. از این منظر، امکان دارد دو شخص با شواهد کاملاً

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

یکسان، تنها به دلیل تفاوت در مخاطرات و اهمیت عملی موضوع، در وضعیت معرفتی متفاوتی قرار گیرند؛ بدین‌معنا که یکی موجه در باور باشد و دیگری نه. از این دیدگاه، در موقعیت‌هایی که هزینهٔ اشتباه بسیار بالاست، فرد برای آنکه موجه باشد یا بتواند مدعی دانستن شود، به شواهد قوی‌تر نیاز خواهد داشت. این ادعا در نگاه نخست خلاف شهود می‌نماید، زیرا معمولاً تصور می‌کنیم دانستن باید صرفاً تابع حقیقت و شواهد باشد، نه شرایط بیرونی و عملی. با این حال، ملاحظات قابل توجهی وجود دارد که نشان می‌دهد در زندگی واقعی، اهمیت عملی یک گزاره گاه به‌طور مستقیم بر میزان شواهد لازم برای باور کردن یا دانستن آن تأثیر می‌گذارد.

اگر نظریهٔ نفوذ عمل‌گرایانه را در قضاوت به کار بریم، (موس، ۲۰۲۱) می‌توان حالتی را در نظر گرفت که قاضی با توجه به دسته‌ای شواهد به این باور رسیده است که متهم مجرم است. دو حکم را در نظر بگیرید.

الف. قاضی مجازات حبس ابد را برای متهم در نظر می‌گیرد. در این حالت اگر متهم بی‌گناه باشد هزینهٔ اشتباه نظام قضایی آن است که سال‌ها از زندگی یک فرد بی‌گناه (یا گناهکاری که مجازات او بسیار کمتر است) تباه می‌شود. اما این خطا «تا حدی» قابل جبران است؛ می‌توان فرد را آزاد کرد و به او غرامت پرداخت؛ هرچند هزینهٔ سال‌های تباه شدهٔ او غیرقابل جبران است.

ب. قاضی مجازات اعدام را برای مجرم در نظر می‌گیرد. در این حالت هزینهٔ اشتباه، کاملاً غیرقابل جبران است و معنای غیرقابل جبران در این حالت با حالت قبلی کاملاً متفاوت است. (در این نوشته منظور از احکام غیر قابل جبرانی تعیین مجازات‌هایی مانند اعدام یا قطع اندام است؛ وگرنه واضح است که هر اقدام قضایی حداقل زمانی از متهم را می‌گیرد که در صورت بی‌گناه بودن او نظام قضایی نمی‌تواند زمان هدر رفته را جبران کند. اما این سنخ از غیرقابل جبران‌ها مدنظر این مقاله نیست.)

براساس دست‌اندازی عمل‌گرایانه ممکن است مجموعهٔ یکسانی از شواهد، برای توجیه حکم حبس ابد توسط قاضی «کافی» باشد، زیرا در آنجا جایی برای جبران خطا وجود دارد. اما همان مجموعه شواهد برای توجیه حکم اعدام «کافی» نباشد، زیرا هزینهٔ خطا آنقدر بالا است که استاندارد توجیه معرفتی را به سطحی دست‌نیافتنی برای هر نظام خطاپذیر ارتقا می‌دهد.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

به عبارتی، به رغم خطاپذیریِ خودِ استدلالی که علیه حکم اعدام در بالا عرضه شد، کماکان موجه هستیم که در لغو مجازات‌های غیرقابل بازگشت، همین استدلال خطاپذیر را بپذیریم؛ زیرا مخاطرات بالای این احکام، استاندارد لازم برای «دانستن» یا «موجه بودن» را به جایی ورای حدود شناخت آدمی می‌برد.

به عبارتی از سوی نخست با به‌کارگیری آموزهٔ دست‌اندازی عمل‌گرایانه مشخص می‌شود که قاضی در صدور حکم اعدام موجه نیست زیرا باور او به مجرم بودن متهم هزینه‌ای غیرقابل جبران دارد و این در حالی‌ست که او برای اعمال چنین هزینه‌ای از خطا مصون نیست. اما به سراغ سویهٔ دیگر دست‌اندازی عمل‌گرایانه برویم. به رغم خطاپذیریِ خود این دعوی (که قاضی خطاپذیر است و نباید حکم اعدام را صادر کند) موجه هستیم که در لغو مجازات‌های غیرقابل بازگشت، آن را بپذیریم؛ زیرا مخاطرات بالای این احکام، استاندارد لازم برای «دانستن» یا «موجه بودن» را به جایی ورای حدود شناخت آدمی می‌برد. به عبارتی با آنکه ممکن است قاضی در صدور احکام ضعیف‌تر خطا کرده باشد اما باور او در این حالت موجه است زیرا پیامد مجازات کمتر قابل اصلاح است. فردی که به جای اعدام به احکام طویل‌المدت محکوم شده ممکن است واقعاً قاتل بوده است اما باید کارکرد نظام حقوقی و آیین دادرسی را در درازمدت بررسی کرد که در بخش بعدی مقاله به آن اشاره می‌شود.

کمترین فایدهٔ آگاهی قاضی از آموزهٔ نفوذ عمل‌گرایانه توجه بیشتر به پیامدهای احتمال خطا در ارزیابی معرفتی است، زیرا قاضی ناگزیر خواهد بود سطح معیارهای معرفتی خود را بالاتر ببرد و به شواهدی قوی‌تر و روشن‌تر نیاز پیدا کند تا بتواند ادعا کند که از نظر معرفتی موجه است، یا می‌داند، که مجازات متهم مرتکب به جرم، اعدام است. آگاهی قاضی از این آموزه قطعاً او را به‌سمت سختگیری معرفتی بیشتر سوق می‌دهد و رویکرد او را به اصول احتیاط در حقوق کیفری نزدیک‌تر سازد؛ اصولی که ترجیح می‌دهند فردی بی‌گناه به خطا محکوم نشود، حتی اگر درنتیجهٔ این حزم‌اندیشی این باشد که مجرمی از مجازات بگریزد. اینجاست که بحثی اخلاقی پیش می‌آید.

ب. نقدی اخلاقی

فراتر از استدلال‌های معرفت‌شناختی ذکرشده در بالا، دفاعی اخلاقی نیز وجود دارد که بر پایهٔ اصل عدم تقارن خطا استوار است. در نظام قضایی، همانند فرضیه‌آزمایی‌های علمی،

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

دو نوع خطا ممکن است رخ دهد. خطای نوع اول، محکوم کردن یک فرد بی‌گناه است؛ و خطای نوع دوم، تبرئه کردن یک فرد گناهکار. (رادفورد، ۱۹۸۷)

عموماً نظام‌های حقوقی بر این اصل بنا شده‌اند که خطای نوع اول، یعنی محکوم کردن بی‌گناه، به مراتب غیراخلاقی‌تر از خطای نوع دوم، یعنی آزاد گذاشتن گناهکار است. از منظر اخلاقی، وظیفه اصلی یک نظام عدالت، پرهیز از بی‌عدالتی است. وقتی با دو گزینه روبه‌رو هستیم که یکی گزینه‌ای است که خطر یک عمل اخلاقی غیرقابل بازگشت را در خود دارد (اعدام) و دومی گزینه‌ای‌ست که این خطر را کاهش می‌دهد (حبس ابد)، انتخاب اخلاقی، انتخاب گزینهٔ امن‌تر است. این انتخاب به جهت رعایت مسئولیت‌پذیری اخلاقی و آگاهی از محدودیت‌های شناخت انسان است.

اما اینجاست که پرسشی اخلاقی نیز مطرح می‌شود: آیا لغو مجازات‌های غیرقابل بازگشت مانند اعدام، به معنای تضعیف عدالت نیست؟ مگر نه اینکه مجازات یک ابزار اجتماعی ضروری با ریشه‌های تکاملی عمیق است؟ (ناکائو و مشری، ۲۰۱۲) جوامع انسانی برای بقا و پیشرفت به همکاری متکی هستند و مجازات به‌عنوان مکانیزمی برای حفظ این همکاری تکامل یافته است. اما پاسخ به پرسش اخلاقی، کماکان منفی است زیرا لغو مجازات اعدام به معنای آن نیست که اساساً هرگونه مجازات جایگزین نیز اعمال نشود؛ بلکه صرفاً به معنای آن است که نظام قضایی محدودیت‌های ذاتی خود را به رسمیت بشناسد و از اتخاذ تصمیم‌هایی که نمی‌تواند پیامدهای علی‌الاصول ـ جبران‌ناپذیر آن را اصلاح کند، خودداری کند. به عبارتی باید تصریح شود که لغو حکم اعدام به معنای کنار گذاشتن کلیت مفهوم مجازات نیست. به کارکرد اجتماعی مجازات باید طی زمان نگریست.

در گروه‌های انسانی اولیه، افرادی که از منابع مشترک استفاده می‌کردند اما در تأمین آن سهمی نداشتند، که اصطلاحاً مفت‌سواران (آلبانز و فن‌فلیت) خوانده می‌شوند، با آسیب رساندن به دیگران هنجارها را نقض می‌کردند و ثبات گروه را به خطر می‌انداختند. راه‌کار تکامل در مهار این رفتارها، مجازات (و البته تشویق همکاری) بوده است. (هنریک، ۲۰۰۶) بنابراین از منظر تکاملی مجازات کارکردهای اخلاقی داشته و دارد زیرا وجود یک نظام مجازات، دیگران را از شکستن قوانین باز می‌دارد و به حفظ نظم اجتماعی کمک می‌کند.

وقتی قربانیان و جامعه می‌بینند که فرد خطاکار با عواقب عمل خود روبه‌رو می‌شود، حس عدالت ارضا، و اعتماد به نظام اجتماعی تقویت می‌شود. بدون این حس، افراد ممکن

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

است به انتقام‌جویی شخصی روی بیاورند که منجر به هرج‌ومرج می‌شود. بنابراین، مجازات کارکرد بازدارندگی عمومی برای مجرمان دارد و پاسخ به نیاز روانی جامعه برای برقراری عدالت ضروری است. (لویش و همکاران، ۲۰۱۱)

حال اگر با اصل مجازات مشکلی نیست، پس راهکار چیست؟ راه‌حل در ترکیب این دو دیدگاه نهفته است: هرچند از منظری اجتماعی و تکاملی جوامع انسانی به مجازات نیازمندند، اما از آنجا که تکامل شناخت ما را خطاپذیر شکل داده است، مجازات‌ها نباید علی‌الاصول بازگشت‌ناپذیر باشند. هر دو مورد نیز تبیین اخلاقی دارند.

هرچند استدلال اصلی مقاله در همینجا ختم می‌شود اما از دو شاخهٔ حقوق‌شناسی، یکی شاخه‌ای نوظهور و دیگری شاخه‌ای قدیمی، ادلهٔ بیشتری در دفاع از کنار نهادن حکم اعدام عرضه می‌شود.

ج. نقدی از منظر حقوق‌شناسی آزمایشی

حقوق‌شناسی آزمایشی (Experimental Jurisprudence) تلاش می‌کند به سؤالات اصلی فلسفهٔ حقوق، علاوه بر تحلیل مفهومی، با استفاده از روش‌های تجربی و داده‌های علمی پاسخ دهد. (سومرز، ۲۰۲۱) مهمترین دفاع از ابقاء حکم اعدام در نظام‌های حقوقی آن است که اعدام، به دلیل شدت آن، بیش از حبس ابد باعث بازدارندگی از ارتکاب جرم‌های سنگینی مانند قتل می‌شود. (فن‌دن‌هاگ، ۱۹۷۸)

اما رویکرد تجربی جرم‌شناسان طی ده‌ها مطالعه نشان داده که نرخ قتل در ایالت‌ها یا کشورهایی که حکم اعدام دارند کمتر از آن‌ها که این حکم را ندارد نیست و مجازات اعدام، تأثیر بازدارندگی معناداری نسبت به حبس ابد ندارد و نقش سایر عوامل مداخله‌کننده بیشتر است. (واهیودی، ۲۰۲۴) تا پیش از به‌کارگیری تکنیک‌های آماری نوین در حقوق‌شناسی آزمایشی معمولاً پژوهشگران با توجه به سوگیری مثبت یا منفی نسبت به ابقاء یا لغو حکم اعدام از کتاب قانون گزارش‌هایی در مورد قدرت پیشگیری حکم اعدام از انجام جنایات نظر می‌دادند. اما به‌کارگیری تکنیک‌های نوین آماری کمک کرده است تا نقش بازدارندگی حکم اعدام در ایالاتی از آمریکا که حکم اعدام در آن‌ها اجرا می‌شود و آن‌هایی که حکم اعدم ندارند سنجیده شود و نتیجه آنکه اجرای حکم اعدام نقشی بازدارنده را نشان نداد. (پارکر، ۲۰۲۱)

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

دعوی سنتی دیگر آن است که فرآیندهای حقوقی، ازجمله فرآیند تجدیدنظر، به اندازه کافی دقیق هستند تا از اعدام فرد بی‌گناه جلوگیری کنند. اما سازمان‌هایی مانند «پروژه بی‌گناهی» با استفاده از آزمایش دی‌ان‌ای نشان داده‌اند که صدها نفر به اشتباه محکوم شده‌اند، و ازجمله ده‌ها نفر در صف اعدام را نیز تبرئه کرده‌اند. (وست و مترکو، ۲۰۱۵) این داده‌ها نشان می‌دهد که نرخ خطا در سیستم قضایی بسیار بالاتر از آن چیزی است که تصور می‌شود. آمار ۴ درصدی که در ابتدا ذکر شد، محصول همین تحلیل‌های آماری است.

استدلال سنتی دیگر این است که اعدام فقط برای عدهٔ کمی از مجرمان، و براساس شدت بالای جرمی که انجام داده‌اند، اعمال می‌شود. اما دیرزمانی است که می‌دانیم متغیرهای بی‌ربط به جرم، نقش تعیین‌کننده‌ای در صدور حکم اعدام دارند. (آدلر، ۱۹۷۱) مثلاً در آمریکا احتمال صدور حکم اعدام برای قاتل یک فرد سفیدپوست به مراتب بیشتر از قاتل یک فرد سیاه‌پوست است. (مدود، ۲۰۲۰) همچنین متهمان سیاه‌پوست، به‌ویژه آن‌هایی که توانایی استخدام وکیل خصوصی را ندارند، به‌طور نامتناسبی به اعدام محکوم می‌شوند. این سخن در مورد اقلیت‌های قومی، وضعیت بد اقتصادی، و محل زندگی فقیرنشین نیز صادق است. (پاترنوستر، ۱۹۸۳؛ رامیرز، ۲۰۲۳)

بی‌تردید هر نظام قضایی نیازمند توجه به داده‌های علوم تجربی است؛ البته اگر خود را مصون از خطا نداند و راه را بر اصلاح رویه‌ها باز گذارد.

د. نقدی از منظر حقوق‌شناسی تحلیلی

احتمالا ممکن است یک قاضی وظیفه‌شناس، در دفاع از حکم اعدامی که صادر کرده، به قانونی اشاره کنند که مجازات متهم را «اعدام» معرفی می‌کند و این دعوی را مطرح کند که «مجموعهٔ شواهد اثبات کرده‌اند که متهم مجرم است» و اکنون که حکم اعدام از کتاب قانون حذف نشده است او موظف است به وظیفهٔ خود عمل کند و باید مطابق قانون، حکم اعدام صادر، و خواهان اجرای آن شود. در این بخش آخر مستقیماً در رد این دعوی استدلالی مطرح می‌شود که برگرفته از «مفهوم حقوقی شواهد» است و ممکن است بیشتر مورد عنایت قضاتی قرار گیرد که این بر این دعوی پافشاری دارند که کار ایشان وضع قانون نیست بلکه تطبیق دادن جرم با قوانین مصوب است.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

این استدلال آخر وامدار مدخل «مفهوم حقوقی شواهد» از دانشنامهٔ فلسفی استنفورد است (هو هاک‌لای، ۲۰۲۳)که در آنجا مفهوم شواهد در حقوق تحلیل می‌شود.

مدخل با شرح این نکته آغاز می‌شود که فرآیند قانونی اثبات، به خلاف تصور عمومی و رایج میان حقوقدانان، مسیری مستقیم و عینی برای کشف حقیقت مطلق نیست، بلکه مجموعه‌ای پیچیده از مفاهیم، قوانین، قضاوت‌های انسانی و محدودیت‌های ذاتی است. به چهار استدلالی که در دفاع از این دعوی در مدخل آمده توجه فرمایید.

نخست آنکه مفهوم «شواهد» امری قطعی و عینی نیست.

وقتی نظام قضایی ادعا می‌کند که براساس «شواهد» حکم داده است، گویی شواهد حقایقی خام و بی‌نیاز از تفسیر هستند. اما متن به ما می‌آموزد که مفهوم حقوقی شواهد، چندوجهی و پیچیده است. در این مدخل حداقل سه معنا برای آن برشمرده می‌شود.

شواهد در معنای نخست به مثابهٔ اشیاء فیزیکی مانند چاقوی قتل است. شواهد در معنای دوم به مثابهٔ یک گزارهٔ واقع‌نماست مانند این گزاره که «اثر انگشت متهم روی چاقو بوده است». و شواهد در معنای سوم به مثابهٔ مقدمه‌ای برای استنتاج است، یعنی این واقعیت که «اثر انگشت متهم روی چاقو بوده است»، شاهدی است بر این استنتاج که «او به چاقو دست زده و احتمالاً در جرم نقش داشته است». درواقع قاضی با زنجیره‌ای از استنتاج‌ها سر و کار دارد، نه با حقایق مسلم. قاضی باید تصمیم بگیرد که آیا شهادت یک شاهد (نوع اول شواهد) برای اثبات یک گزاره واقعی (نوع دوم شواهد) کافی است یا خیر و سپس از آن گزاره، استنتاجی در مورد گناهکار بودن متهم (نوع سوم شواهد) انجام دهد. قاضی در هر حلقه از این زنجیر، متکی بر قضاوت و تفسیر است و چنان‌که در بخش نخست مقاله دیدیم مصون از خطا نیست.

دوم آنکه قاضی تمام حقیقت را نمی‌بیند و «مجموعهٔ شواهد» علی‌الاصول کاستی‌هایی دارد.

از مهم‌ترین نکات این مدخل این است که قاضی براساس تمام اطلاعات موجود در جهان تصمیم نمی‌گیرد، بلکه فقط براساس شواهدی که از فیلتر قوانین حقوقی عبور کرده‌اند، حکم صادر می‌کند. مثلاً دادگاه، در حالت متعارف، شهادت کسی را که حرفی را از دیگری نقل می‌کند نمی‌پذیرد، حتی اگر آن حرف کاملاً درست باشد.

هرچند این قوانین به منظور حفظ انصاف یا جلوگیری از پیش‌داوری هیئت منصفه یا نظام قضایی وضع شده‌اند اما نتیجهٔ آن‌ها این است که قاضی عمداً از بخشی از اطلاعاتی

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

که ممکن است به کشف حقیقت کمک کند، محروم می‌شود. (و به‌عکس، گاه شواهدی را می‌پذیرد که برای سایر قضات محل مناقشه‌اند.) بنابراین، حکم او همواره براساس یک تصویر ناقص و ویرایش‌شده از واقعیت صادر می‌شود. چگونه می‌توان ادعا کرد حکمی که بر پایه اطلاعات ناکامل بنا شده، قطعاً بی‌خطاست؟

سوم آنکه ارزیابی شواهد یک فرآیند انسانی و مبتنی بر قضاوت است.

حتی پس از پذیرش شواهد، قاضی باید آن‌ها را وزن‌دهی کند. متنِ دانشنامهٔ استنفورد نشان می‌دهد که این فرآیند کاملاً ذهنی و وابسته به قضاوت‌های انسانی است. متن توضیح می‌دهد که ارتباط یک شاهد با موضوع، امری منطقی نیست، بلکه به تجربه و عقل سلیم بستگی دارد. اما تجربه و عقل سلیم یک فرد با دیگری متفاوت است و تحت تأثیر پیش‌فرض‌ها و باورهای فرهنگی، خاستگاه اجتماعی، و گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیکی او قرار دارد. به همین دلیل ساده است که دو قاضی متفاوت، احکام متفاوت، و گاه کاملاً متناقضی را برای یک پروندهٔ واحد صادر می‌کنند.

به‌علاوه این پرسش نیز مطرح است که قدرت یک شاهد برای اثبات یک ادعا چقدر است؟ متن به مشکل «طبقهٔ مرجع» اشاره می‌کند. برای مثال، فرض کنید گروه خونی متهم با گروه خونی یافت‌شده در صحنه جرم یکی است. ارزش اثباتی این شاهد به این بستگی دارد که ما جمعیت مرجع را چگونه تعریف کنیم: آیا فراوانی این گروه خونی را در کل کشور می‌سنجیم، در شهر، یا در یک گروه قومی خاص که متهم به آن تعلق دارد؟ انتخاب طبقه مرجع یک قضاوت انسانی است و می‌تواند نتیجه را به کلی تغییر دهد. این نشان می‌دهد که قدرت یک شاهد، یک ویژگی ذاتی و عینی نیست. این موضوع وقتی جدی‌تر می‌شود که صِرف عضویت یک فرد در یک گروه خاص، که به لحاظ سیاسی و اجتماعی در اقلیت هستند، یا گروه خوشنامی نیستند، به‌عنوان گروه مرجع در نظر گرفته شده و عضویت فرد به آن گروه دلیلی بر انتساب ویژگی‌های عمومی آن گروه به آن فرد در نظر گرفته می‌شود.

چهارم آنکه اثبات در معنای «فراتر از شک معقول» به معنای «یقین مطلق» نیست.

در پرونده‌های کیفری سنگین مانند اعدام، استاندارد رایج اثبات یک دعوی، «فراتر بودن از شک معقول» است. متن به پارادوکس‌های جالبی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد این استاندارد با «یقین مطلق» فاصله دارد به دو مورد از آن‌ها نگاهی کنیم.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

پارادوکس زندانیان: اگر ۹۹ نفر از ۱۰۰ زندانی یک نگهبان را بکشند و ما ندانیم کدام یک بی‌گناه است، احتمال گناهکار بودن هر زندانی که به صورت تصادفی انتخاب شود ۹۹٪ است، که بسیار بالاست، اما کمتر قاضی‌ای چنین فردی را محکوم می‌کند، زیرا همواره باید یک شک معقول را در نظر گرفت که شاید او همان یک نفر بی‌گناه باشد. این مثال به خوبی نشان می‌دهد که حتی احتمال آماری بسیار بالا برای اثبات گناهکاری یک فرد خاص کافی نیست. حکم قاضی ممکن است براساس احتمالی بسیار قوی صادر شده باشد و خود او آن را یقینی بپندارد، اما احتمال، هر چقدر هم بالا، با قطعیت فرق دارد.

استنتاج براساس بهترین تبیین: متن به این نظریه نیز اشاره می‌کند که قضات و هیئت‌های منصفه در عمل، روایت‌های مختلف (مثلاً روایت دادستان و روایت وکیل) را مقایسه کرده و آن روایتی را که بهترین تبیین برای شواهد موجود است، می‌پذیرند. مشکل اینجاست که بهترین تبیین موجود لزوماً تبیین حقیقی نیست. ممکن است روایت واقعی هرگز در دادگاه مطرح نشده باشد. نظام قضایی فقط از میان گزینه‌های محدود ارائه‌شده، بهترین را انتخاب می‌کند.

نتیجه

کاملاً قابل فهم است که نظام حقوقی برای رسیدن به یقین مطلق طراحی نشده، بلکه برای رسیدن به نتیجه‌ای موجه به لحاظ قانونی، براساس اطلاعات موجود، و در چارچوب قوانین طراحی شده است. همین استاندارد نیز برای عموم احکام کفایت می‌کند زیرا در غیر این‌صورت، همان‌طورکه قبلاً نیز اشاره شد، از آنجا که قاضی نمی‌تواند هیچگاه به یقین کامل برسد، و به دور از خطا حکمی صادر کند، حل و فصل تمامی دعوای معلق خواهد ماند. بنابراین به رغم خطاپذیری، قاضی در صدور احکامی که در آن‌ها به فراتر از شک معقول رسیده موجه است.

اما نکتهٔ اصلی اینجاست که حکم اعدام، از آنجا که برگشت‌ناپذیر است، استانداردی بالاتر از «فراتر بودن از شک معقول» را می‌طلبد و نیازمند «یقین کامل» است. از آنجا که همیشه این امکان وجود دارد که شواهد کشف‌نشده، تفاسیر جایگزین، یا خطاهای ناخواسته در قضاوت انسانی، نتیجه را نادرست کرده باشند، عموم نظام‌های قضایی در جهان حکم اعدام را منع کرده‌اند. این منع از سر ضعف نیست، و نشانی از بی‌مسئولیتی و

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

بی‌عدالتی نیز نیست. در احکام با مجازات‌های برگشت‌ناپذیری مانند اعدام، اذعان به این محدودیت‌های ذاتی نظام عدالت، بحثی صرفاً آکادمیک نیست. بنابراین، ادعای بی‌خطا بودن حکم از جانب نظام قضایی، نادیده گرفتن ماهیت پیچیده، انسانی و ذاتاً خطاپذیر قضاوت در باب عدالت است. کسی که خطاپذیری انسان را می‌پذیرد گامی در مسیر فروتنی برداشته است. به نحو مشابه، نظام حقوقی که خطاپذیری خود را می‌پذیرد باید فروتنانه احکامی مانند اعدام را کنار نهد.

Reference

- Adler, F. (1973). Socioeconomic factors influencing jury verdicts. *NYU Rev. L. & Soc. Change*, 3, 1.
- Albanese, R., & Van Fleet, D. D. (1985). Rational behavior in groups: The free-riding tendency. *Academy of Management review*, 10(2), 244-255.
- Haselton, M. G., Nettle, D., & Andrews, P. W. (2015). The evolution of cognitive bias. *The handbook of evolutionary psychology*, 724-746.
- Henrich, J. (2006). Cooperation, punishment, and the evolution of human institutions. *Science*, 312(5770), 60-61.
- Ho, Hock Lai, "The Legal Concept of Evidence", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2021 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/win2021/entries/evidence-legal/>.
- Kassin, S. M., Dror, I. E., & Kukucka, J. (2013). The forensic confirmation bias: Problems, perspectives, and proposed solutions. *Journal of applied research in memory and cognition*, 2(1), 42-52.
- Kaufman, W. R. (2016). Reason, Truth, and Evolution. In *Human Nature and the Limits of Darwinism* (pp. 67-87). New York: Palgrave Macmillan US.
- Kim, B. (2017). Pragmatic encroachment in epistemology. *Philosophy Compass*, 12(5), e12415.
- Lacy, J. W., & Stark, C. E. (2013). The neuroscience of memory: implications for the courtroom. *Nature Reviews Neuroscience*, 14(9), 649-658.
- Leite, A. (2010). Fallibilism. *A companion to epistemology*, 370-375.
- Lewisch, P., Ottone, S., & Ponzano, F. (2011). Free-riding on altruistic punishment? An experimental comparison of third-party punishment in a stand-alone and in an in-group environment. *Rev. L & Econ.*, 7, 165.
- Medwed, D. S. (2020). Black deaths matter: The race-of-victim effect and capital punishment. *Brook. L. Rev.*, 86, 957.
- Moss, S. (2021). Pragmatic encroachment and legal proof, *philosophical issues*, 31(1):258-279
- Nakao, H., & Machery, E. (2012). The evolution of punishment. *Biology & Philosophy*, 27(6), 833-850.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]

- Parker, B. (2021). Death penalty statutes and murder rates: Evidence from synthetic controls. *Journal of Empirical Legal Studies*, 18(3), 488-533.
- Paternoster, R. (1983). Race of victim and location of crime: The decision to seek the death penalty in South Carolina. *J. Crim. L. & Criminology*, 74, 754.
- Radford, R. S. (1987). Statistical Error and Legal Error--Type One and Type Two Errors and the Law. *Loy. LAL Rev.*, 21, 843.
- Ramirez, M. D. (2021). Unmasking the American death penalty debate: Race, context, and citizens' willingness to execute. *Social Science Quarterly*, 102(4), 1931-1946.
- Regier, E. F. (2025). Fallibilism and the integration of law and morals: reconstructing Lon Fuller's natural law. *Jurisprudence*, 1-26.
- Remland, M. S. (1994). The importance of nonverbal communication in the courtroom. *Atlantic Journal of Communication*, 2(2), 124-145.
- Rota, M. (2017). Pascal's wager. *Philosophy Compass*, 12(4), e12404.
- Sommers, R. (2021). Experimental jurisprudence. *Science*, 373(6553), 394-395.
- Van Den Haag, E. (1978). In defense of the death penalty: A legal-practical-moral analysis. *Criminal Law Bulletin*, 14(1), 51-68.
- Wahyudi, I. (2024). The Impact of The Application of The Death Penalty on Reducing Crime Rates: Legal and Criminological Perspectives. *Golden Ratio of Data in Summary*, 4(2), 205-215.
- West, E., & Meterko, V. (2015). Innocence project: DNA exonerations, 1989-2014: review of data and findings from the first 25 years. *Alb. L. Rev.*, 79, 717.

[Downloaded from philosophylawjournal.ir on 2026-11-02]